



تقریر درس خارج اصول فقه آیت الله اراکی دامت برکاته

سال تحصیلی ۱۴۰۵ - ۱۴۰۶

مقرر	حجت الاسلام محمدعلی زحمت کش	جلسه ۱	تاریخ	۱۴۰۵/۰۷/۰۵
عنوان ۱	اصول عملیه			
عنوان ۲	مقدمات بحث			
عنوان ۳	مرور مقدمات مطرح شده			

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ»

چکیده درس

در آغاز سال تحصیلی جدید، ضمن تأکید بر رسالت حوزویان به عنوان سربازان حضرت ولی عصر علیه السلام در جهت «قیام به امر الله»، جایگاه دانش فقه به مثابه مجموعه اوامر الهی و دانش اصول به عنوان ابزار فهم فقه و تفسیر قرآن کریم تبیین گردید. در ادامه، مروری بر مقدمات چهارگانه مباحث «اصول عملیه» صورت گرفت. در مقدمه نخست، معانی هفت گانه واژه «اصل» بررسی شد و با عبور از معانی لغوی و اصطلاحی اولیه، بر دو معنای پایانی تمرکز گردید: معنای ششم که تعریف شیخ انصاری از اصل عملی بر مدار «شک در حکم واقعی» است، و معنای هفتم که دیدگاه مختار بوده و اصل عملی را «دلیل بر حکم شرعی واقعی ثانوی در فرض فقدان دلیل بر حکم شرعی اولی» می داند. در این راستا، ضمن نقد تقسیم ثلاثی شیخ انصاری، تصریح شد که مکلف پس از فراغت از اصول دین، همواره دارای قطع اجمالی به تکالیف الزامیه است و برای تحصیل قطع به فراغت ذمه، نیازمند حجتی مقطوع بها اعم از اماره یا اصل عملی می باشد. پس از اشاره به تاریخچه اصول عملیه و احوال مکلف در مقدمات دوم و سوم، مقدمه چهارم در باب تفاوت امارات و اصول واکاوی شد. ضرورت این بحث در دو ثمره مهم نهفته است: نخست، حجیت مثبتات و لوازم امارات در مقابل عدم حجیت مثبتات اصول؛ و دوم، تقدم رتبی امارات بر اصول عملیه در مقام عمل. در پایان، دیدگاه های موجود در تبیین فرق میان اماره و اصل در دو مسلک اصلی دسته بندی شدند: مسلک «فرق اثباتی» با محوریت لسان دلیل که شامل مبانی شیخ انصاری، محقق نائینی و محقق عراقی است، و مسلک «فرق ثبوتی» با محوریت تفاوت جوهری در مقام جعل که دربرگیرنده دیدگاه شهید صدر و نظریه مختار می باشد.

سخنان ابتدایی: آغاز سال تحصیلی جدید و تذکر اخلاقی

با توکل بر خداوند و توسل به ذیل عنایت حضرت ولی عصر علیه السلام و [همچنین] توسل به ذیل عنایت حضرت معصومه علیه السلام که در جوار مرقد مطهر آن حضرت قرار داریم، مباحث سال جدید تحصیلی آغاز می‌گردد.

ابتدا باید این نکته را متذکر شد که ما، سرباز حضرت ولی عصر علیه السلام به شمار می‌رویم و آن حضرت [دارای] وصف بسیار پراهمیتی هستند که همان «قیام به امر الله» است. ما در همه شئون، سرباز آن حضرت محسوب می‌شویم، ولی این شأن خاص حضرت اقتضا می‌کند که توجه بیشتری به این شأن خاص معطوف گردد که ما سرباز «قائم به امر الله» هستیم. لذا شایسته است که ما در حد وسع خود، در محدوده رتبه‌ای که در آن رتبه قرار داریم و در جایگاهی که در آن جایگاه هستیم، در همه رفتارها، در گفتارها و حتی در اندیشه‌ها و تفکرات خویش، «قیام به امر الله» نماییم. [بر این اساس، سزاوار است که] نیندیشیم مگر به آنچه که در آن قیام به امر الله است؛ نگوییم مگر آنچه را که [در راستای] قیام به امر الله است؛ و انجام ندهیم مگر آنچه را که [مصدق] قیام به امر الله است. همین درس خواندن ما و همه درس‌هایی که مطالعه و دنبال می‌شود، تماماً مقدمه قیام به امر الله به شمار می‌رود. همه فقه، مجموعه «امر الله» است. آنچه که از آن به «حکم» تعبیر می‌شود، یعنی همان امر الهی و نهی الهی. ما فقه می‌خوانیم تا بتوانیم آن [امر و نهی الهی] را اقامه کنیم، و دانش اصول را می‌خوانیم تا بتوانیم فقه را بفهمیم [و استنباط نماییم]. امید است که خدای متعال یاری فرماید و عنایت حضرت ولی عصر علیه السلام شامل حال ما بشود تا بتوانیم هم به خوبی بفهمیم، هم به خوبی بیان کنیم و هم به خوبی عمل نماییم، ان شاء الله تعالی.



مروری بر مباحث پیشین

در آغاز، شایسته است فهرستی از مباحث گذشته خدمت دوستان ارائه گردد، به ویژه برای دوستانی که شاید به تازگی به این درس ملحق شده باشند. پیش از تعطیلات، مباحث «اصول عملیه» آغاز گردید و در آنجا بیان شد که برای دریافت بهتر مباحث اصول عملیه، لازم است مقدماتی تبیین شود. پیش از تعطیلات، به چهار مقدمه از مقدمات مربوط به مباحث اصول عملیه پرداخته شد.

تبیین معانی مختلف واژه «اصل» در نخستین مقدمه

در مقدمه اول، معنای «اصل» تعریف شد. پرسش اساسی این بود که وقتی در اینجا از «اصول» و «اصول عملیه» سخن گفته می‌شود، مراد از واژه «اصل» در ترکیب «اصل عملی» چیست؟ در پاسخ به این پرسش، هفت معنا برای «اصل» بیان گردید؛ توضیح آنکه در میان کلمات اصولیین از متقدمین و متأخرین، هفت معنا برای واژه «اصل» وجود دارد که در دانش اصول عصر حاضر، آنچه فعلاً بیشتر مورد بحث قرار می‌گیرد، آن دو معنای آخر است. البته معانی دیگر آن نیز در میان کلمات اصولیین کاربرد دارد، منتها آنچه که به عنوان «اصل عملی» اراده بحث از آن وجود دارد، یکی از دو معنای آخر است.

معنای اول: بیان شد که معنای نخست عبارت است از: «الحالة الأولى من كل شيء»؛ مانند «أصالة العدم في كل أمر وجودی حادث»؛ یعنی حالت اولیه آن شیء پیش از این حدوث، لحاظ می‌گردد؛ زیرا از آنجا که امری حادث است، اصل در امر حادث چیست؟ عدم است. این یک معنا از «اصل» به شمار می‌رود.

معنای دوم از اصل: عبارت است از «قاعده عامه در هر چیزی»؛ برای مثال، هنگامی که گفته می‌شود «أصالة اللزوم في البيع»، مراد آن است که قاعده عامه در بیع، لازم بودن بیع است.

معنای سوم برای اصل: بیان گردید که معنای سوم، «دلیل بر شیء» است؛ برای مثال، گفته می‌شود که اصل در این حکم، آن آیه و یا آن روایت است. اینکه گفته می‌شود آن روایت، اصل در این حکم است، یعنی دلیل بر این حکم محسوب می‌شود.

معنای چهارم: عبارت است از «الصرف من كل شيء»؛ یعنی شیء پیش از آنکه با امر خارجی اختلاط پیدا کند و امری خارج از ذات او بر وی عارض گردد، به «صرف» و خالص از آن شیء، «اصل آن شیء» اطلاق می‌شود. در اصول لفظیه نیز هنگامی که از «أصالة الحقيقة» سخن به میان می‌آید، چنین معنایی از «اصل» اراده می‌گردد؛ یعنی معنای اصلی لفظ، پیش از آنکه چیزی بر آن معنای اصلی عارض شود و قرینه‌ای یا مؤونه‌ای بیاید، ملاحظه می‌شود که آن شیء و صرف لفظ بر چه چیزی دلالت می‌کند. این نیز یکی دیگر از معانی اصل است که از آن به «الصرف من الشيء» تعبیر می‌شود.

معنای پنجم از معانی اصل: عبارت است از «حالت سابقه شیء»؛ در مبحث استصحاب، هنگامی که گفته می‌شود اصل، استصحاب است، یعنی اصل، بقای حالت سابقه می‌باشد. این نیز یک معنا از معانی اصل به شمار می‌رود. معنای ششم و هفتم، معنایی است که در مباحث «اصول عملیه» مورد بحث [و بررسی] قرار می‌گیرد:

معنای ششم: همان اصل عملی به آن معنایی است که مرحوم شیخ اعظم انصاری رحمته الله اصل عملی را در آن معنا به کار برده است؛ بدین بیان که اصل عملی عبارت است از: «الدلیل علی الوظيفة العملية عند الشك في الحكم الواقعي»، که موضوع این اصل، «شک در حکم واقعی» است. در فرضی که اگر قطع پیدا شود، حکم معلوم است، و اگر اماره‌ای قائم گردد، اماره نیز قائم مقام علم می‌شود؛ اما اگر شک حاصل شود، بدین معنا که نه قطعی در کار باشد و نه اماره‌ای، در این صورت آنچه که وظیفه عملیه مکلف را معین می‌کند، «اصل عملی» است. بنابراین، موضوع اصل عملی در اینجا «شک» است. به همین دلیل، مرحوم شیخ انصاری مباحث امارات و حجج را اساساً بر پایه آن تقسیم ثلاثی معروف تنظیم می‌کند که: «المكلف إذا التفت إلى الحكم الشرعي»؛ یا برای او قطع حاصل می‌شود («يحصل له القطع»)، یا برای او ظن حاصل می‌گردد («يحصل له الظن»)، و یا برای او شک پدید می‌آید («يحصل له الشك»).

معنای هفتم از اصل عملی: بیان گردید که در این مباحث، این معنا از اصل عملی به کار برده می‌شود و مراد از «اصل عملی» نیز باید همین معنا باشد؛ یعنی صحیح در باب اصل عملی آن است که این معنا اراده شود که همان معنای هفتم است. در مباحث آینده بیشتر بحث خواهد شد که چرا باید این معنا از اصل عملی اراده گردد. حاصل این معنا، عبارت است از: «الدلیل علی الحكم الشرعي الثانوی عند فقدان الدلیل علی الحكم الشرعي الأولى». توضیح این تعریف آن است که در شرع اسلام، یک «حکم شرعی اولی» وجود دارد که شارع این احکام شرعی اولی را برای مکلفین تشریع فرموده است. سپس شارع فرض کرده است که اگر دلیلی بر این حکم شرعی برای مکلف قائم نشد تکلیف چیست؟؛ چرا که این احکام شرعی

واقعی نیازمند دلیل هستند و باید به وسیله دلیل به آنها دست یافت. حال اگر کسی نتوانست به دلیل دسترسی پیدا کند، شارع مقدس در فرض عدم وجود دلیل بر حکم شرعی واقعی، حکم شرعی دیگری را برای او مقرر می‌فرماید. لذا در تعریف اصل عملی گفته می‌شود که اصل عملی عبارت است از: «الدلیل عند فقدان الدلیل». بنابراین، گویا دلیل بر حکم شرعی، دلیلی دومرتبه‌ای است:

- مرتبه اول دلیل: همان دلیلی است که کاشف از حکم شرعی الهی است.
 - مرتبه دوم دلیل: دلیلی است که حکم شرعی را در فرض فقدان دلیل بر حکم شرعی واقعی معین می‌کند.
- بر این اساس، یک «حکم شرعی واقعی اولی» وجود دارد و یک «حکم شرعی واقعی ثانوی»؛ بدین معنا که اصول عملیه نیز در حقیقت احکام واقعی هستند. حال اگر از آن به «حکم ظاهری» تعبیر گردد، اشکالی ندارد؛ زیرا در اصطلاحات جای مناقشه نیست، ولی باید توجه داشت که این حکم حاصل از اصل عملی نیز حکم واقعی است و این هم حکم خداوند متعال به شمار می‌رود. منتها خداوند متعال دو گونه حکم دارد: یک حکم، همان «حکم واقعی اولی» است که در شرع الهی برای اشیاء مقرر شده است. برای دسترسی به آن حکم و برای یافتن آن، مکلف باید به فحص از دلیل پردازد و با دلیل، آن حکم را اثبات نماید و به آن برسد. حال اگر نتوانست دلیلی بر حکم واقعی پیدا کند، چه باید بکند؟ در اینجا شارع مقدس احکامی را مقرر فرموده است که در فرض فقدان دلیل بر آن حکم واقعی اولی - که تعبیر «فقدان الدلیل» دقیق‌تر است؛ زیرا ممکن است دلیل در واقع وجود داشته باشد اما مکلف آن را پیدا نکند - حکم دیگری را تشریع کرده است. از این حکم، به «حکم واقعی ثانوی» تعبیر می‌شود و طبق این اصطلاح - یعنی همان اصطلاح یا معنای هفتم از اصل که پیش‌تر بیان شد - به این حکم واقعی ثانوی، «اصل عملی» اطلاق می‌گردد.

در این مباحث، همین معنا ترجیح داده می‌شود و در آینده نیز روشن خواهد شد که چرا طبق دیدگاه مختار، این تعریف برای اصل عملی، دقیق‌تر و سالم‌تر از اشکال است.

پرسشگر: ...

استاد: یک جا بحث از «حجیت» است و یک جا بحث از «خود دلیل». در اینجا بیان می‌شود که هر دلیلی باید چگونه باشد؟ باید حجیت آن مقطوع بها باشد. لذا اشاره خواهد شد که این امر از امتیازات اصول عملیه شیعی، بلکه از امتیازات فقه شیعی به شمار می‌رود که هم آغاز آن «قطع» است و هم پایان آن «قطع» می‌باشد؛ یعنی حرکت علمی از قطع شروع می‌شود. بر همین اساس، این اشکال بر مرحوم شیخ گرفته‌ایم که این تقسیم ثلاثی که ایشان می‌فرماید: «المكلف إذا التفت إلى الحكم الشرعي إما أن يحصل له القطع أو الظن أو الشك»، تقسیمی دقیق نیست؛ بلکه عبارتی که باید گفته شود این است که: مکلف پس از التفات به حکم شرعی، پس از فراغت از اصول دین، قطع اجمالی پیدا می‌کند به اینکه احکام شرعی الزامیه‌ای وجود دارد.

توضیح آنکه، انسان ابتدا باید از اصول دین فارغ شود که خدایی هست، شرعی وجود دارد، رسولی فرستاده است، قرآنی وجود دارد، دینی هست و احکامی در کار است؛ همه اینها در اصول دین اثبات می‌گردد. پس از فراغت از اصول دین، نوبت به چه چیزی می‌رسد؟ نوبت به مراجعه به فروع دین می‌رسد. اولین حالتی که مکلف در ورود به فروع دین دارد چیست؟ حالت «قطع» است؛ یعنی قطع اجمالی به وجود احکام شرعی الزامیه. حال که چنین قطعی به وجود احکام الزامیه حاصل

شد، چه باید کرد؟ باید کاری کرد که قطع به فراغت ذمه برای مکلف حاصل شود. این امر به وسیله «حجت» و با «قطع به حجت» محقق می‌گردد؛ یعنی باید حجتی تحصیل شود. هنگامی که قطع اجمالی به وجود احکام الزامیه شرعیه برای مکلف حاصل شد، در اینجا باید با تمسک به حجت، از عهده این احکام الزامیه مقطوع بها بیرون بیاید و ذمه خود را فارغ سازد. حال، این حجت گاهی حجت به نحو «اماره» است، یعنی حجتی که دلیل بر حکم شرعی واقعی اولی محسوب می‌شود؛ و گاهی نیز این حجت، حجت بر دلیل بر حکم واقعی ثانوی است. در هر دو صورت، این حجت باید «مقطوع بها» باشد. بنابراین، دلیل بر حجیت اصل عملی باید قطعی باشد و دلیل بر حجیت اماره نیز باید قطعی باشد. لذا در این طراحی واقعاً شگفت‌انگیز، منطقی و محکمی که اصولیون برای دانش اصول فقه و همچنین به تبع آن برای فقه طراحی کرده‌اند، همه چیز بر مدار «قطع» است و در این مکتب، جایی برای پیروی از شک وجود ندارد.

نکته اساسی این امر نیز در مسئله «حجت» نهفته است. دوستانی که در درس‌های پیش از تعطیلات حضور داشتند، به خاطر دارند که در آنجا به صورت نسبتاً مفصل بحث شد که یکی از امتیازات تفکر شیعی، محوریت داشتن «حجت» در این تفکر است. لذا اینکه مشاهده می‌شود واژه «حجت» بسیار به کار می‌رود چنان‌که به اولیای الهی «حجة الله» و به عالم دینی نیز «حجة الله» اطلاق می‌گردد، کاربرد این واژگان بی‌جهت نیست. مکلفان در قبال تکالیفی که نسبت به خدای متعال دارند، باید با «حجت» از عهده این تکالیف برآیند و این حجت باید «مقطوع الحجة» باشد.

پرسشگر: ...

استاد: احسنتم، بله، این تعبیر، تعبیری قرآنی و روایی است؛ بلکه اساساً تمام فقه و اصول شیعه همه‌اش قرآنی است. اینکه گاهی برخی از جاهلان سخنانی مطرح می‌کنند و می‌گویند در حوزه‌های علمیه در مباحث فقهی کاری به قرآن ندارند و تمام اشتغال آنها به فقه است، [سخنی کاملاً باطل است؛ چراکه] فقه شیعه تماماً «فقه القرآن» است! آخر این چه سخنی است؟! فرد بدون آنکه درس درستی خوانده باشد، می‌خواهد در همه چیز اظهار نظر کند. تمام مباحث فقه درباره «حجت» است؛ و این حجت از کجا اخذ می‌شود؟ از قرآن و از روایات گرفته می‌شود، که خود روایات نیز مرجعشان قرآن کریم می‌باشد. پیش‌تر نیز بیان شده است که تمام روایات وارد شده از معصومین علیهم‌السلام، تفسیر قرآن است.

پرسشگر: ...

استاد: [هرچند در ظاهر روایت به آیه‌ای تصریح نشده است، اما عملاً تفسیر قرآن به شمار می‌رود. حتی می‌توان این ارتباط را یافت؛ به گونه‌ای که هر روایتی را که ملاحظه کنید، اگر در آن تفتیش و دقت نمایید، می‌توانید مشخص کنید که این روایت به کدام آیه از آیات قرآن مربوط است.

پرسشگر: ...

استاد: بله، باید دقت شود؛ همه روایات ما تفسیر قرآن است و همه فقه ما نیز تفسیر قرآن می‌باشد. واقعاً سخن عجیب و غریبی است که کسی بیاید و ادعا کند که در حوزه‌های علمیه کاری به قرآن کریم ندارند! چگونه کاری به قرآن نداریم، در حالیکه تمام مباحث حوزوی درباره فقهی است که این فقه از قرآن کریم اخذ شده است. این مطلب نخستینی بود که درباره معانی «اصل» مورد بحث قرار گرفت.

مرور فهرست وار مقدمات دوم و سوم مباحث اصول عملیه

مطلب دومی که - اکنون تنها فهرست آن بیان می شود تا توقف و معطلی ایجاد نگردد - در مباحث گذشته مطرح شد، درباره تاریخچه بحث پیرامون «اصول عملیه» در اصول فقه شیعی بود؛ این موضوع نیز تحت عنوان «تاریخ بحث درباره اصول یا اصل عملی» به صورت مفصل مورد واکاوی قرار گرفت.

بحث سومی که مطرح گردید، درباره «اقسام احوال مکلف نسبت به حکم شرعی» بود؛ بدین معنا که اگر مکلف بداند - که البته می داند - احکام شرعیه ای وجود دارد، در اینجا چه نوع احوالی برای مکلف قابل تصور است؟ پیش تر بیان شد که مرحوم شیخ انصاری دارای یک تقسیم ثلاثی است و بر این باور است که وقتی مکلف ملتفت به حکم شرعی شد، یا قطع دارد، یا ظن دارد و یا شک دارد. در نقد این دیدگاه بیان شد که نه، چنین نیست؛ بلکه مکلف هنگامی که ملتفت به حکم شرعی شد، فقط یک حالت دارد و آن حالت نیز «قطع» است؛ منتها قطع اجمالی. مکلف دارای قطع اجمالی است که از عهده این قطع اجمالی نیز باید با یک قطع تفصیلی نسبت به حجت، از عهده این تکالیف الزامیه خارج گردد. این اجمال بحثی بود که پیش تر مفصلاً پیرامون آن بحث شد و دیگر به آن بازگشته نمی شود.

ورود به مقدمه چهارم در تبیین فرق میان امارات و اصول

بحث در مقدمه چهارم از مقدمات مباحث اصول عملیه قرار داشت که پیش تر اجمالاً پیرامون آن گفتگو شد، منتها بحث در این امر چهارم که عبارت از «فرق بین امارات و اصول» است، به پایان نرسید.

ضرورت بحث از تفاوت میان امارات و اصول

در باب فرق بین امارات و اصول، نخستین پرسش این است که چرا درباره فرق میان امارات و اصول بحث می شود؟ پاسخ آن است که اولاً باید ضابطه «اماره بودن» و ضابطه «اصل عملی بودن» مشخص گردد؛ زیرا این دو - یعنی اماره و اصل - در آثاری که بر آنها مترتب می شود، از حیث آثار شرعی با یکدیگر متفاوت هستند. به عبارت دیگر، دو گونه حجت وجود دارد: یک نوع حجت به نحو «اماره» و یک نوع حجت به نحو «اصل عملی»؛ و این دو حجت در آثار با هم تفاوت دارند.

یکی از مهم ترین تفاوتی که میان این دو حجت وجود این است که «مثبتات اماره» حجت است، اما «مثبتات اصول» حجت نیست؛ البته این امر بنابر مبانی مختلف («علی المبنی») متفاوت است که بحث تفصیلی آن در آینده بیان خواهد شد. مراد از «مثبت» و «مثبتات» آن است که وقتی اماره ای بر شیئی قائم شد، آن اماره بر این شیء حجت است؛ حال اگر این شیء و این حکم دارای لوازمی باشد، آیا این اماره ای که این حکم را اثبات می کند، لوازم این حکم را نیز اثبات می نماید یا اثبات نمی کند؟ در پاسخ گفته می شود: بله، اگر اماره حکمی را اثبات کرد، لوازم این حکم نیز به وسیله همین اماره اثبات می شود. اما اگر «اصل عملی» بر شیئی قائم شد، دیگر لوازم اصل عملی به وسیله این اصل عملی ثابت نمی گردد. این سخن و مبحثی بسیار مهم است که در محل خود بیشتر شکافته و باز خواهد شد، ولی اجمالاً این امر ثمره ای در باب فرق بین امارات و اصول به شمار می رود؛ لذا باید بحث شود که تفاوت میان اماره و اصل چیست.

مطلب دیگری که در پاسخ به این پرسش که چرا باید از فرق بین اماره و اصل بحث شود آن است که اماره مقدم بر اصل دانسته می شود؛ بدین معنا که تا زمانی که اماره در دست است، نمی توان به اصل عملی عمل کرد. چرا اماره بر اصل مقدم است؟ به ویژه اگر گفته شود که چه اماره و چه اصل، موضوع هر دو «شک در حکم واقعی» است؛ که در این باره بحث خواهد شد. پیش تر بیان گردید که اساساً بر مبنای خود مرحوم شیخ - که یکی از اشکالات وارد بر شیخ نیز همین نکته

است. چه اماره و چه اصل عملی، هر دو در زمانی حجت هستند که شک در حکم واقعی وجود داشته باشد. زیرا اگر نسبت به حکم واقعی قطع وجود داشته باشد، دیگر کسی به سراغ اماره نمی‌رود و هیچ اماره یا اصلی برای مکلف حجت نخواهد شد؛ چراکه قطع به حکم واقعی حاصل است. بنابراین، چه زمانی به سراغ اماره رفته می‌شود و اماره در چه زمانی حجت می‌گردد؟ در فرض نبود علم.

البته شکی که در اینجا از آن سخن گفته می‌شود، شک به معنای «عدم العلم» است. لذا پیش‌تر بیان شد که یکی از اشتباهاتی که گاهی طلاب در آن واقع می‌شوند، خلط میان اصطلاحات منطقی و اصطلاحات اصولی است. در دانش منطق، چهار نوع تقسیم وجود دارد و گفته می‌شود که برای مثال، انسان یا «علم» دارد، یا «ظن» دارد، یا «شک» دارد و یا «وهم» دارد؛ این اقسام اربعه در منطق مورد تقسیم‌بندی قرار می‌گیرد. اما هنگامی که به دانش اصول ورود می‌شود، برای مکلف بیش از دو حالت وجود ندارد: یا علم دارد و یا [علم] ندارد. در دانش اصول، از این حالت «علم ندارد» به «شک» تعبیر می‌شود. بنابراین، اگر در اصول واژه «شک» به کار برده شد، مراد از شک اصولی، شک به معنای «عدم العلم» است، نه شک به معنای تساوی طرفین و «تساوی الاحتمالین» - یعنی تساوی احتمال وجود و احتمال عدم، یا احتمال صحت و احتمال بطلان -؛ چنین معنایی در اصول مراد نیست.

حال در اینجا بحثی مطرح است که اگر گفته شود موضوع هم در اصول و هم در امارات، «شک» است، پس چرا باید اماره بر اصول مقدم شود؟ البته این بحثی است که بر سایر مبانی نیز باید روشن گردد که نکته تقدم اماره بر اصل چیست و چرا هنگامی که اماره وجود دارد، دیگر نمی‌توان به اصل عملی تمسک جست؟

تبیین دو مسلک اصلی در فرق میان امارات و اصول

این بحثی است که سابقاً مطرح گردید و بیان شد که در باب فرق بین امارات و اصول، دو مسلک اصلی و چند مسلک فرعی - یا به تعبیر دیگر، چند مبنای فرعی - وجود دارد. دو مسلک اصلی در فرق میان امارات و اصول عبارتند از:

- مسلک اول: فرق اثباتی.
- مسلک دوم: فرق ثبوتی.

بررسی مسلک فرق اثباتی و محوریت لسان دلیل

بر اساس یک مسلک گفته می‌شود که فرق بین اماره و اصل، فرق در «دلیل حجیت» و به عبارت دیگر، در «لسان دلیل» است. برای مثال، اگر در لسان دلیل، «شک در شیء» اخذ شده باشد، به تعبیر دقیق‌تر، دلیلی که در موضوع آن - یعنی در موضوع حکمی که در آن دلیل، آن حکم اثبات می‌شود - شک اخذ شده باشد، به این دلیل «اصل عملی» اطلاق می‌گردد. برای نمونه، فرض کنید در دلیل استصحاب آمده است: «**إن شککت فابن علی ما مضی**»؛ که در اینجا عبارت «**إن شککت**» موضوع قرار گرفته است. اما اگر در موضوع دلیل، شک اخذ نشده باشد، به این دلیل «اماره» گفته می‌شود. بنابراین، فرق بین اماره و اصل، فرق در لسان دلیل است. از این دیدگاه به «فرق اثباتی» تعبیر می‌شود؛ بدین معنا که این تفاوت در «مقام اثبات» پدید آمده است، نه در «مقام ثبوت» و در ناحیه احکام واقعی الهیه. اینکه در مقام اثبات، فرق میان اصل و اماره چنین امری دانسته شود، یک مسلک به شمار می‌رود.

بررسی مسلک فرق ثبوتی و مبانی منشعب از دو مسلک

مسلک دیگری نیز وجود دارد که بر اساس آن، فرق بین اماره و اصل، «فرق ثبوتی» است؛ بدین معنا که اساساً در عالم ثبوت، یک تفاوت جوهری میان اصل و اماره وجود دارد، نه آنکه تفاوت، تفاوتی لسانی باشد. بنابراین، تفاوت در لسان دلیل نیست، بلکه تفاوتی جوهری در کار است. این دو مسلک اصلی در این باب به شمار می‌روند.

مبانی سه‌گانه در مسلک تفاوت اثباتی

پیش‌تر بیان شد که در مسلک اول - که همان مسلک تفاوت اثباتی است - سه مبنا وجود دارد که از آنجا که پیرامون آنها بحث شده است، در اینجا تنها فهرست بحث جهت تذکر دوستان ارائه می‌گردد. دوستانی که تمایل دارند به تفصیل این مبحث دست یابند، می‌توانند به دروس سال گذشته مراجعه کنند که هم در پایگاه اطلاع‌رسانی (سایت) موجود است و هم می‌توانند جزوه آن را از دفتر دریافت نمایند. در این مسلک اول در باب فرق بین امارات و اصول، سه نظریه و یا به تعبیر دیگر سه مبنا وجود دارد:

- مبناي اول: مبناي مرحوم شيخ انصاري؛
- مبناي دوم: مبناي مرحوم محقق نائيني؛
- مبناي سوم: مبناي مرحوم محقق عراقي.

این موارد، سه گونه مبنا را شکل می‌دهند که پیش‌تر توضیح داده شدند؛ چراکه اگر بنا بر ورود مجدد به آنها باشد، موجب توقف و معطلی بسیار خواهد شد و قبلاً نیز مورد بحث قرار گرفته‌اند. بنابراین، سه مبنا در دست است که هر سه، مبانی مختلفی در تبیین فرق بین امارات و اصول بر اساس «لسان دلیل» به شمار می‌روند که از آن به «فرق اثباتی» تعبیر گردید.

مبانی دوگانه در مسلک تفاوت ثبوتی

مسلک دیگر در باب فرق بین امارات و اصول، «مسلک ثبوتی» است؛ بدین بیان که فرق بین امارات و اصول، فرقی جوهری و تفاوتی در مقام حکم واقعی آنها و در «مقام جعل» آنهاست، نه در مقام لسان دلیل. اساساً در مقام جعل تفاوت وجود دارد و شارع مقدس دو گونه حکم جعل فرموده است؛ یعنی خود جعل متفاوت است، نه آنکه در نحوه بیان و یا در لسان بیان تفاوتی حاصل شده باشد. پیش‌تر بیان شد که این مسلک نیز شامل دو مبناست:

- مبناي اول: مبناي استاد شهيد صدر رحمته الله علیه؛
- مبناي دوم: مبناي مختار.

هر دوی این مبانی، در مقام تبیین فرق بین امارات و اصول بر مبناي تفاوت در «مقام جعل» و یا به تعبیر دیگر، تفاوت در «مقام ثبوت» هستند.

مباحث امروز به همین اندازه بسنده می‌شود. در جلسه آینده توضیحی نسبت به این مقام ثبوتی که مورد اعتقاد [و مختار] است ارائه خواهد شد تا ان شاء الله ورود به اصل بحث درباره اصول عملیه صورت پذیرد.

و صلّی الله علی محمد و آله الطّاهرين